



است و آن مکتب، مکتب امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای است. شاخص مکتب انقلاب اسلامی است، من گاهی که به شخصیت شهید سلیمانی فکر می‌کنم، تصورم اینطور است که با شهادت سردار سلیمانی، او یک تولد دیگری پیدا کرده است؛ تولدی در ذهن‌ها و دل‌ها. این شهید سلیمانی متولد شده در دل‌های مردم دیگر قابل ترور نیست و ماندگار خواهد بود. این یک راهی است که تازه آغاز شده و دقیقاً یک سرمایه برای آینده است. من یاد غزلی از مولانا می‌افتم که در دیوان خود او موسوم به دیوان شمس آمده است و چند بیتتی را مناسب این حال و مقاله می‌دانم:

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و مگو دریغ دریغ
به دوغ دیو درافتی دریغ آن باشد
جنازاهام چو بینی مگو فراق فراق
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
کدام دانه فرورفت در زمین که نرس
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد
فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زبان باشد

بین همه این ابیات، بیش از همه بیت آخر به منظور من نزدیک است. غروب پیکر مادی سلیمانی با طلوع شخصیت معنوی و دینی و انقلابی سلیمانی همزمان بوده است، در واقع این باید همه را تسلی دهد و یک پیشران برای حرکت جامعه، بویژه نسل جوان به سوی یک الگو شود.

نکنه مهمی که نباید از آن غفلت کرد، این است که شهادت سلیمانی در عراق، آن هم در کنار ابومهدی المهندس و همراهان عراقی اتفاق افتاده و دقیقاً همین اتفاق، موجب اتحاد بیشتر ملت ایران و عراق شده است. این قربانی مشترک، سبب همدردی و همدلی و همزبانی بیشتر ایرانی‌ها و عراقی‌ها شده است. همه آن مردمی که در ایران و عراق در تشییع پیکر این ۲ قهرمان و یاران آنها شرکت کردند، عملاً نشان دادند آرمان‌ها و ارزش‌های آنها یکی است. جنایت آمریکا سبب شد خون ۲ سردار محبوب ایرانی‌ها و عراقی‌ها با هم عجین شود تا آنها که در «این جهان» با هم بودند، در «آن جهان» هم با هم باشند؛ به قول مولانا:

این جهان با تو خوش است و آن جهان با تو خوش است
این جهان بی من مباح و آن جهان بی من مرو
بی گمان آینده شاهد پیامدهای این واقعه نه تنها در ۲ کشور ایران و عراق، بلکه در کل منطقه خواهد بود. کمترین توانی که آمریکا خواهد داد، خروج از منطقه است.

ممنونم از تحلیل جامعی که از شخصیت سردار سلیمانی ارائه دادید. اگر اجازه بدهید می‌خواستم درباره روابط شخصی خودتان با سردار سلیمانی هم سوآلی بپرسم. شما برای نخستین بار کجا و چگونه با سردار سلیمانی آشنا شدید؟

من چون نظامی نبودم و توفیق حضور در جنگ و جبهه را هم نداشتم، طبیعاً در دوران دفاع مقدس با شهید سلیمانی حشر و نشری نداشتم، منتها از همان قدیم نام ایشان را جزو سرداران سپاه شنیده بودم و دورادور ایشان را می‌شناختم. بیشترین ارتباط من با شهید سلیمانی در شورای عالی امنیت ملی بود. وقتی رئیس مجلس بودم در جلسات ۲ هفته یک بار شورا شرکت می‌کردم، گاهی شهید سلیمانی به جلسه شورا می‌آمد و گزارشی از حوادث و مسائل مهم منطقه می‌داد، بویژه وقتی یک اتفاقی

در پایان این شعر را که ۲ ماه پس از شهادت سردار سلیمانی سرودم و عنوان آن «ماه آسمانی» است، به ساحت نورانی آن شهید والامقام تقدیم می‌کنم.

ماه آسمانی شد قاسم سلیمانی
شد ز پرتوی رویش آسمان چراغانی
مرد فاتح میدان در نبرد با شیطان
مرد روزهای سخت و ورطه‌های توفانی
دشمن ستمکاران دوستدار مظلومان
بندبند رفتارش آیه‌های قرآنی
فخر امت اسلام پاره تن ایران
اسوه مسلمانی قهرمان ایرانی
افتخار ملت بود سرو راست قامت بود
کوه استقامت بود شیرمرد کرمانی
آه از آن لب خندان آه از آن دل سوزان
ابروان مردانه چشم‌های بارانی
زلف و کاکل او را چون به یاد می‌آرم
می‌نهم پریشانی بر سر پریشانی
ای امید آینده، ای تو تا ابد زنده
آفتاب تابنده در جهان ظلمانی
ای تو مالک اشتر ای سپاهی حیدر
یاور وفادار سید خراسانی
گر چه ریخت خون تو دشمن زبون تو
بهرای تو خواهد برد بهتر از پشیمانی
رفت اگر سلیمانی رفت اگر ابومهدی
از میان نخواهد رفت غیرت مسلمانی
ای حقیقت جاری ای چراغ بیداری
تا همیشه در دل‌ها جاودانه می‌مانی
تا زند سحرگاهان سر ز خاوران خورشید
تا کند شبانگاهان ماه پرتو افشانی
موج‌های دریاها بادهای صحراها
می‌برند نامت را آشکار و پنهانی
می‌کنند همخوانی در هوای بارانی
قاسم سلیمانی، قاسم سلیمانی

↓

واقعا اگر شهید سلیمانی یک ماه دفن نمی‌شد، هر روز ما در ایران یک منظره‌ای داشتیم نظیر آنچه در اهواز، تهران، قم، مشهد و اصفهان اتفاق افتاد، یعنی مردم هر شهری می‌خواستند همان‌طور بیایند و با شهید سلیمانی وداع کنند

در منطقه رخ می‌داد که ضرورت داشت ایشان تحلیل خود را از آن اتفاق بیان کند.

من که امثال ایشان و هم‌لباسی‌های ایشان را دیده بودم و با آنها آشنا بودم، متوجه شدم که سلیمانی در عین حال که یک نظامی و سپاهی است اما یک خصوصیتی افزون بر سپاهی‌گری و نظامی‌گری دارد. به قول سعیدی: خوبان فراوان دیده‌ام اما تو چیز دیگری.

در صحبت‌ها، تحلیل‌ها، استدلال‌ها و موشکافی‌هایی که می‌کرد یک عمقی می‌دیدم که برای من بسیار اهمیت داشت و از همان زمان متوجه عظمت روحی و فکری این مرد شدم. بعدها به مناسبت‌های دیگر هم برخورد داشتیم ولی بیشترین درک من از شخصیت ایشان آنجا صورت گرفت.

■ از بین خاطرات و مراوداتی که با سردار شهید سلیمانی داشتید، کدام یک به صورت ویژه در ذهن شما ثبت و ماندگار شده؟

یک خاطره‌ای از ایشان دارم که چند بار بعد از شهادت‌شان نقل کردم. چند ماه قبل از شهید شدن‌شان (فکر می‌کنم ایام محرم بود) در روزه آقا شرکت کردیم. یکی از این شب‌ها هم من و هم شهید سلیمانی در میان جمعیت دوشادوش هم نشسته بودیم. جلسه باقرآن شروع شد و قاری این آیه را خواند که «مَنْ الْمُؤْمِنِینَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا لِلَّهِ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندارند». ما در انقلاب برای شهدا بارها این آیه قرآن را خوانده بودیم. در همان حال که همه گوش می‌کردیم من متوجه شدم که شهید سلیمانی که کنار من نشسته، در هنگام تلاوت این آیه گریه می‌کند. طوری گریه می‌کند انگار که در اوج روزه آخر مجلس است. من همان‌جا فهمیدم راز این گریه چیست. همان‌طور که نشسته بودم، سرم را کنار گوشش بردم و گفتم: «حاجی! دلت برای رفقای تنگ شده؟». وقتی سردار سلیمانی شهید شد، من یاد آن خاطره افتادم و با خود گفتم اصلاً این روح دیگر در این بدن قرار نمی‌گرفت. این شوق پرواز در آن گریه‌ها دیده می‌شد. این خاطره‌ای است که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم.

بدا داشت

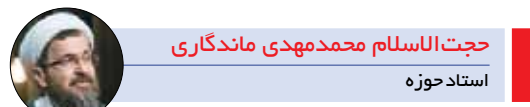
فطرت انسانی، شهید سلیمانی را می‌ستاید

توحیدی انسان‌ها و محکمه وجدان درونی انسان‌هاست که می‌توان روی آن حساب کرد.

نکته دیگر این است که همه ما می‌گوییم خواستن، توانستن است اما یک حلقه مفقوده بین خواستن تا توانستن است. درست است که روایت می‌گوید «مَنْ جَدَّ، وَجَدَّ»؛ «هر که بخواهد می‌رسد» اما مهم آن حلقه دانستن است. اگر بخواهیم و بدانیم و درست هم بدانیم، توانستن ما هم اتفاق می‌افتد اما اگر بخواهیم و دانستن مان ناقص یا باطل باشد، توانستن ما هم در جهت باطل می‌شود، لذا انسان‌هایی از معصومین و غیر معصومین که تا به بی‌نهایت سیر صعودی داشتند، هم خواستند و هم دانستند، لذا موفق شدند و توانستند.

این نکته بسیار مهم است. آیه ۶۹ سوره نساء بیانگر این نکته است که غیر معصوم هم اگر بخواهد می‌تواند تا بی‌نهایت پرواز کند به شرطی که بداند مسیر پرواز تا بی‌نهایت چیست و خدا هم به او توان بدهد و کمک کند تا بی‌نهایت پرواز کند.

حیوانیت ما و نفس اماره، وجدان توحیدی ما را تعطیل می‌کند و با اینکه چشم ظاهر می‌بیند اما چشم باطن را کور می‌کند و عقل ما ظاهر بین می‌شود و از باطن دور می‌شود. ولی وقتی صحنه‌ای مثل عاشورا یا شهادت حاج قاسم سلیمانی اتفاق می‌افتد حتی برای فرصت کوتاهی فطرت و وجدان توحیدی مردم، بیدار می‌شود و ظالمان را محاکمه می‌کند، لذا ترور حاج قاسم سلیمانی را مردم ایران و دنیا محکوم کردند. انسان‌های آزادی‌خواه و صاحب فطرت و وجدان بیدار وقتی در برابر چنین صحنه‌ای قرار بگیرند ناخداگاه طرف مظلوم را می‌گیرند و با ظالم دشمن می‌شوند. آیه ۶۵ سوره عنکبوت می‌فرماید: «فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند». انسان در سخت‌ترین مشکلات هم فطرت و محکمه وجدانش بیدار می‌شود و فقط خدا و حقیقت را صدا می‌زند. شهادت حاج قاسم به همه دنیا نشان داد که مقاومت حاج قاسم حق بود، دفاع حاج قاسم حق بود، خط حاج قاسم حق بود و از آن طرف دشمنان حاج قاسم باطل بودند. این فطرت



خداوند متعال انسان‌ها را با فطرت‌های پاک خلق کرده است؛ «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». از طرفی هم خداوند یک قیامت‌پرون، در وجود همه انسان‌ها گذاشته است: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ الْوَالِمَةِ».

این فطرت پاک انسان‌ها، این قیامت و محکمه درونی انسان‌ها نمی‌تواند به انسان‌ها دروغ بگوید. تمام اعتقادات توحیدی، صحنه‌های توحیدی، واقعیت‌های توحیدی، اشخاص توحیدی و اعمال توحیدی را با تمام وجود تحسین و پذیرش می‌کنند.

اما چرا بسیاری از مردم خلاف حق و حقیقت حرکت می‌کنند؟ دلیل آن این است که متأسفانه طبیعت حیوانی ما، گاهی فطرت توحیدی ما را از میدان به در می‌کند و بر آن غلبه می‌کند. این جنبه